

میان بینی و بی و غیره و کشته اند قوتی است اندیش که بدان نیز اشیا که در جگر
و مصالح بدانند و آغاز آن وقت خنده کردن و غلظت است و تا وقت بلوغ قوت میگرد
و دست و پا در سرخ که بوج را پوشند با نوبت از جامه محط و قله و در آن چاه و
یستن باز و شاق شتر بهم و لیکن در او شکم را دور یا فن و دست دادن کشته را و
کدر شدن مقاصد بدین و از جهت کمی وینه و نادان بدین بخش و ادا کردن و سالار
آهو و غیره و ایستادن سایه و بجای چاه برودن و محافظ کردن یا از غافلین
بغیثین کوفت شدن از او و بجهت که در بر تاقی باقی شتر و بغیثین چه عقول با لغت
بالای کوه رفتن آهو و چاه برودن بجای و جمع عقل و با لغت و در وی قابل شکم بر بند
اعمال خوردن و آهوی بالای کوه رانده و نام گوشت **عقال** بالکسر سی که بدان
و ساق شتر بهم بندند و صدقه و کوه یکساله مردی زنیست که چون ایرتیب چند شتر
فدییه او بندد و نام مردیت و با لغت و تشدید قانت کنایه **عقال** معقول است با لغت
آن و چه دادی و چون زمین ربک گراه در آن عنوان یافت و کیا هیست و کار کشیده
و مشبه و عاقل جمع و در عاقل شریست نه روان و بغیر و دست بوم و عاقل
نام گوشت در توتیه **عقیل** با لغت و گرفتار نام بر لب طالب که دانا تر بود بر نسبت
و وقایع و ایام ایشان و نام چاه و یکست و با لغت و فتح قانت هیست بخیرستان نام
مردیت و پدربینه **عققل** با لغت و لغت هر دو قانت و وجهی خرد اسان است و نام مردی
و پدربینه است و دادی بزرگ و فراخ و رنگ توده بر هم نشسته و حوصله و سهار و
سینه و قح **عقل** با لغت رخت بهم نماد و جیدن و بازو شدن و در سبک کردن
و در و دریا رفتن و در وی روعنی و چرک چرخان جمع شدن و راندن شتر و یکن
رین دست شتر و بازوی آن و برای خود چیزی گفتن در کاری و پوشیده شدن کار
و انداختن گوش کردن در کاری و مردن و با کله و لغت لیم **عقال** جمع و با لغت بفرجه

عقال

اعمال بالکسر سی که بدان دست و بازو شتر به بندند و نام مردیت **عقل** با لغت
و تشدید نام مردی و سپه و ریزه اندام و کوان سال و خیف از هر چیز و آنکه بسیار زیاده
زمان کند و بزرگتر و کله فرجه و خیف بدن و پمار شدن و مبالغه کردن و دردن
و دوم بار خوردن آب و دو بار خوردن آب **عقل** بغیثین دوباره خوردن آب
و دوم بار خوردن آب **عقل** بغیثین بار اول خوردن آب و دو بار خوردن آب و با کله
فتح نام چاربعیا و سببها جمع علت **عقل** چار و معلول یعنی چهار چار که شتر است و بزرگ
نماد است در کلام عرب نیامده **عقل** بغیثین نام مردی و کار کردن و کار و پوست خردن
و اواب دادن عامل اسم را و با کله و لغت و فتح چاه کار کند و عمل را **عقل** با لغت بسیار
کار کننده **عقل** با لغت شتر بزرگ مرد در توتیه بزرگ شتر در توتیه **عقل** جمع عند لیب
عقل بغیثین و صا و بسیار دشمنی که آنرا بسیار تر کس و بسیار موش گوشت **عقل**
آورد بگریه **عقل** با لغت خوردن و مین نمودن از حق و کوه زیاد شدن تراز و
میل کردن آن و دستوار شدن کار و خالی شدن بر کسی و کران شدن بر کسی و مهم
و دشمنی کسی را و فرودن شدن و بالارفتن و زیاد کردن و بر آوردن مسام و
لیض میراث در حساب و نقصان در مال میراث و بسیار عیال شدن و قوت و
نقصه دادن عیال را و او از مرد شدن بگیرد و آنکه عیال کسی باشد و یاری بکسی برید
و قوت و نقصه عیال و بغیثین آورد بگریه و با لغت و کوه او اعتماد و تکیه بکسی کردن و بیاری
خواستن در ستانت **عقل** با لغت فیه البیت نام و در مصیبت با لغت و تشدید
نام مردیت **عامل** با دشا بزرگ و زنی که شوی نامرد **عیال** بالکسر سی که بدان
و آنکه تکفل و نفعه حال ایشان میبندد و نفعه با بداد **عیال** با لغت
ناتمه تیز و **عقل** با لغت خزان رفتن اسب مرد و جز آن در در پیش شدن و سپر
کردن و گردیدن و با لغت و تشدید نامرد خزان و اسب خوش خرام و بغیثین علف